شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال هفدهم
۲۱ خرداد ۱۴۰۵
۲۵ ذی‌الحجه ۱۴۴۷
شماره ۴۷۸۱

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیرمسئول: سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۱:۱۴	غروب آفتاب ۱۸:۴۸:۵۹	اذان مغرب ۱۹:۱۰:۱۹	
نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۲۷	اذان صبح فردا ۰۲:۲۵:۵۵	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۲۸	

شهید

محمد اسدی(غلام‌عباس)

تاریخ تولد: ۱۳۴۰/۴/۳۰
تاریخ شهادت: ۱۳۹۵/۳/۱۷
محل تولد: مشهد
محل شهادت: حلب-سوریه

هنگام بازگرداندن پیکر شهدای مدافع حرم در نبرد با تروریست های تکفیری (داعش)به شهادت رسید.

تقویم تاریخ

۲۱،۲۲ خرداد

امروز سالروز درگذشت **آیت ا... سیدحسن طباطبایی قمی** است،که رهبر شهید او را عالم فقیه و مجاهد یاد کردند. او از علمای تأثیرگذار مشهدی در انقلاب اسلامی است که ۲۱ خرداد ۱۳۸۶ درگذشت.

۲۲ خرداد سالروز درگذشت **حاج رضا انصاریان**، صاحب صوت ماندگار صلوات خاصه امام رضا(ع) است که در سال ۱۳۹۲ دار فانی را وداع گفت.

۲۲ خرداد ۱۳۹۲ دکتر **ابوالقاسم بزرگ نیا**، استاد مشهدی و از بنیان‌گذاران علم آمار در ایران درگذشت. او نوه آقانجفی قوچانی از عالمان قرن ۱۴ هجری خورشیدی بود.

شخم هفته

معلم های باکلاس، کلاس های بامعلم!

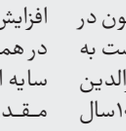

مهدی محمدی
طنزپرداز

درشخم هفته امروز برای اینکه کلاس کار حفظ شود ابتدا سری به مدارس می زنیم، سپس از حرفی که ترامپ ۳۷ بار گفته است، خواهیم گفت. به جریانات برقی خواهیم پرداخت، از نانی خواهیم گفت که در تنور گرانی دارد حسابی برشته می شود و در پایان از کالابرگی می گوییم که هر دفعه واریز می شود، قدرت خریدش هم ریز می شود.

معلم به میزان لازم!

سخنگوی آموزش وپرورش وعده داده که سال آینده هیچ کلاسی بدون معلم نمی ماند. حالا درست است ما حتی یک روز هم کارمند وزارت آموزش وپرورش نبوده ایم، ولی دوازده سال سابقه دانش آموزی در مدارس زیر نظر این وزارتخانه داریم. لذا می دانیم که در فرهنگ لغت ایشان، معلم یعنی هر شخص بزرگ سالی که در کلاس حضور داشته باشد! از نظر این سیستم، برای معلم بودن فقط حضورِ فیزیکی ملاک است! فرقی نمی کند، معاون مدرسه سر کلاس باشد یا دفتردار یا سرایدار! کلا همین قدر که آن بزرگوار در کلاس را ببندد و مانعِ فرار بچه ها به حیاط شود، از نظر آموزش وپرورش معلم محسوب می شود و با این اوصاف مطمئنا هیچ کلاسی بدون معلم نخواهد ماند.

کودن مثل ترامپ

بعد از اینکه ترامپ گفت: توافق با ایران نهایتا دو هفته دیگر انجام خواهد شد، CNN در گزارشی نوشت ترامپ تا کنون در ماه های گذشته هم ۳۷ بار گفته است به توافق نزدیکیم! می‌گویند از ملا نصرالدین پرسیدند: چندسالته؟ گفت: چهل. ۱۰سال بعد دوباره پرسیدند، باز هم گفت: چهل. گفتند: چطور ممکنه؟ گفت: حرف مردیکیه! لذا اگر ترامپ را با تمام نامردی هایش، مرد حساب کنید، به او حق بدهید که ۳۷ بار که چه عرض کنیم، حتی ۳۷۰ بار دیگر از این چرندیات تحویل مردم دهد.

نان داغ، داغ نان

طبق اطلاعیه اتحادیه نان و جواهر، بخشید، اتحادیه نانوایان، کار نان آورها ۴۹ درصد سخت تر شده است، چون طبق نرخ جدید، نان ۴۹ درصد گران تر شده است. البته امیدواریم این گرانی باعث نشود داغ نان داغ روی دل دهک های پایین جامعه بماند. البته جای شکرش باقی است که هر قرص نان باز هم نسبت به هر قرص داروخانه که در نظر بگیرید ارزان تر درمی آید و همین خودش یک مزیت بزرگ است! با توجه به اینکه از افزایش قیمت نان قبلی مدت زیادی نگذشته است، ممکن است با همین فرمان به جایی برسیم که فقط آدم هایی که نان و نوایی دارند جلوی نانوایی بتوانند صف بکشند!

جریان برق امسال!

مسئولان گفتند که مشخص نیست امسال چقدر برق داشته باشیم! انگار آن موقعی که برنامه و جدول خاموشی منتشر می شد همه چیز طبق برنامه پیش می رفت. همین پارسال هم تا قبل از اینکه برنامه خاموشی را در «برق من» منتشر کنند، هر روز ساعت ۲ تا ۴ عصر برق نداشتیم، ولی به محض اینکه جدول منتشر شد، یک روز صبح برق نداشتیم، یک روز عصر و یک بار شب. دقیقا مثل مدل موکه به آرایشگر یک چیز می‌گویی و او یک چیز متفاوت تحویل می دهد!

کالابرگ یا برگ بازنده؟!

سخنگوی دولت چند روز پیش گفت: افزایش مبلغ کالابرگ فعلا مقدور نیست. اما در همین مدتی که این نامقدوری بر کشور سایه افکنده بود، به طرز معجزه آسایی مقدور شد که آبونمان تلفن ثابت ۴۵ درصد گران تر شود، مقدور شد قیمت جدید لبنیات ابلاغ شود، مقدور شد قیمت روغن نسبت به پارسال ۴۳۱ درصد افزایش یابد و همچنین مقدور شد که تخم مرغ نسبت به زمان مشابه سال قبل ۳۴۲ درصد بالا برود. انگار برای واژه مقدور، فقط مقدور است جیب های خالی مردم را خالی تر کند!

اول شخص

درباره حسین طاهرزاده بهزاد، هنرمندی که نقشه فرش ایرانی را به عرصه هنر ملی رساند، هم زمان با روز ملی فرش و صنایع دستی

هم سفر رنگ ها

مریم شیعه زاده| تا آغاز چندماه کار طاقت فرسا هنوز فاصله است. دارهای بالا و بلند قالی هنوز برپا نشده اند و گره ها روی هم نیامده اند. کلاف های رنگی گوشه کارگاه کنار هم افتاده اند و بوی پشم و رنگ در هوا مانده است. همه چیز از حرکت دست های او روی کاغذ شروع می شود. نور آرام از پنجره می تابد و فیروزه ای و لاکی را زنده می کند. همه چیز از همین چند خط و همین چند رنگ شروع می شود. گاهی پیش می آید و گاهی چند قدم از طراحی اش فاصله می گیرد و یک بار دیگر طرح را برانداز می کند. به منظره ای چشم می دوزد که هنوز کامل نشده است. منحنی یک گل را تیزتر می کند و شاخه های یک درخت را بارها در ذهنش بالا و پایین می کند. گاهی فاصله نقش ها را از هم دور می کند و گاهی فضاهای خالی را هم با طرح های ریز پر می کند. روزها می‌گذرد و باز هم از دار قالی خبری نیست. آدم ها روی فرش های ایرانی راه می روند، آن ها را می بینند و تحسینشان می کنند و کمترکسی به این نقشه ای فکر می کند که پیش از این قالی وجود داشت. کمترکسی به رنگ ها و طرح هایی فکر می کند که پیش از گره های فرش، روی کاغذ سفید پیاده شده اند؛ به دست هایی که گاهی پرنده می نشانند و گاهی گل می رویانند. کارگاه های محلی فرش ایرانی، بارها و بارها یک طرح را تکرار می کنند و این تکرار برای او ناخوشایند است. وقتی نسخه های خطی قدیمی و نگاره های دوره تیموری و صفوی را می بیند، آن ها را روی فرش ایرانی تصور می کند. وقتی تاریخ را ورق می زند، وقتی شاهنامه می خواند و وقتی به رنگ های زنده تذهیب قرآن های قدیمی نگاه می کند، داستانی که می توان روی یک فرش روایت کرد، در ذهنش مرور می شود. ترنج و لچک راضی اش نمی کنند. فرش را زنده تر می خواهد. رفته رفته نگاهی را که از نگارگری آمده است، وارد زبان فرش می کند. طراحی های او تصویری از یک جهان هستند؛ جهانی که اسب ها در آن می دوند، درخت ها زنده اند و قصه ای در میان رنگ ها جریان دارد.

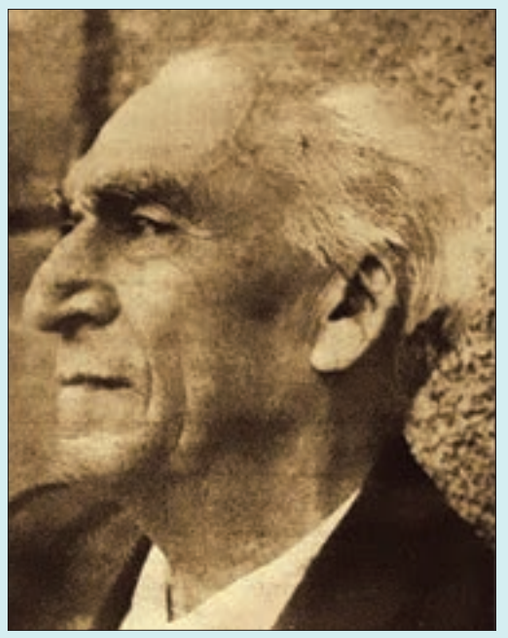

سفر به آن سوی مرزها

در تبریز به دنیا آمد و از روزی که قلم به دست گرفت، نقاشی می‌کشید. هیبت ها و اشکال را آن قدر تکرار می کرد تا همان چیزی شوند که می خواست. پدرش روحانی بود. دوست داشت او هم روحانی شود. نقش ها و رنگ ها زودتر از هرچیز دیگری راه خود را به جهان ذهن او باز کردند. وقتی بزرگ شد، راهی تفلیس شد؛ شهری که در آن روزگار یکی از مراکز مهم فرهنگی قفقاز بود؛ شهری که در آن می شد هم زمان صدای روسیه، اروپا و شرق آسیا را شنید. در تفلیس با تصویرگری، چاپ، کاریکاتور و روزنامه نگاری آشنا شد. مدتی با نشریه مشهور زمانه، «ملانصرالدین»، همکاری کرد و راهش به نشریات دیگر باز شد. پس از قفقاز، نوبت به استانبول رسید. با استادان متفاوت دیدار کرد و با شیوه های تازه آشنا شد. به دستور انورپاشا، مأمور مرمت کتاب های مینیاتور قدیم در موزه توپقاپی سرای استانبول شد و نزدیک هزار جلد کتاب خطی قدیم ایرانی و مینیاتور نفیس ترک را بازسازی کرد. بسیاری از هم دوره های او به سمت تقلید از اروپا کشیده شدند و او هرچه بیشتر جهان را می دید، بیشتر به هنر ایرانی ایمان می آورد. محمدحسین میرزا قاجار در استانبول از او خواست به ایران بازگردد و به او لقب «مزین السلطان» داد. به زعم فرمان و لقب، زیر بار نرفت. چند سال بعد، به خواست خود، راهی ایران شد. آن روز مجموعه ای از تجربه ها را با خود می آورد؛ تجربه هایی که بعدتر در طراحی فرش، آموزش هنر و احیای هنرهای سنتی ایران نقش مهمی پیدا کردند. او ساعت های طولانی پشت میز طراحی می نشست. برای کتاب ها تذهیب می کشید، برای بناها طرح می زد و برای فرش ها نقشه می کشید.

میان دو عصر

حسین طاهرزاده بهزاد در سال ۱۲۶۶ در تبریز متولد شد و سال ۱۳۴۱ در استانبول از دنیا رفت. فاصله میان این دو تاریخ، بخشی از دگرگونی هنر ایران بود. در دوره ای زندگی کرد که ایران در حال تغییر بود. مدرسه های جدید تأسیس می شدند و دانشگاه ها شکل می گرفتند. هنر اروپایی نفوذ بیشتری پیدا می کرد و بسیاری از سنت های تصویری ایران در خطر فراموش شدن بودند. در چنین دوره ای، طاهرزاده بهزاد یکی از چهره های مهم احیای هنر ملی ایران شد. او میان چند جهان حرکت می کرد. نقاش بود، نگارگر بود، خطاط بود، تذهیب کار می کرد، کاریکاتور می کشید، مرمتگر نسخ خطی قدیمی بود، هنر تدریس می کرد و در عین حال یکی از طراحان مهم فرش ایران به شمار می رفت. موزه هنرهای ملی را تأسیس کرد و ریاست مدرسه صنایع قدیمه را برعهده گرفت. پیش از او نیز طراحان بزرگی در ایران وجود داشتند، اما طاهرزاده بهزاد از نخستین کسانی بود که گذشته هنر ایران را به امروزش پیوند زد. او در ادامه مسیر زندگی، مدرسه هنرهای سنتی را افتتاح کرد و بزرگان بسیاری در این مدرسه قد کشیدند. در شاگردانش، نگرشی که به هنر ایرانی داشت، ادامه پیدا کرد و تا همین امروز تأثیر او بر تاریخ معاصر هنر ایران ادامه یافته است.

خراسانیات

باغدارهای خراسانی، عموم درخت های آلو را با نام گوجه می شناسند

یک واژه پرماجرا

حسن احمدی‌فرد
روزنامه‌نگار

«آلو» از واژه های بسیار کهن زبان فارسی است و ریشه پیشاهند و اروپایی دارد و مختصر اینکه سرخ و تیره رنگ معنا می دهد و با آلا (قرمز کمرنگ، مثلا در آلاپلنگی و...)، لعل (لال/ سنگ قیمتی)، لالک (تاج خروس) و... هم ریشه است. آلوها، طیف وسیعی از میوه ها را شامل می شوند، از آلوهای آشنایی مثل آلوزرد و آلوسیاه تا آلوهای کمتر دیده شده ای مثل آلوآنجلا و آلوخرمایی.

آلوبخارا هم عنوان گونه ای از همین آلوهای تیره رنگ است که ظاهرا نهالش از بخارا به خراسان رسیده و مناسب خشک‌کردن است.

آلوها عموما میوه های گرد و ترش و شیرینی هستند که رنگشان از زرد به سرخی و سیاهی می زند. همین ویژگی ها در ترکی، در کلمه «گوجه» جمع شده است. «گوی جه»، کلمه ای ترکی است به معنی میوه گرد تیره رنگ. گوجه، از کلماتی است که با وجود خاستگاه ترکی اش، حالا دیگر حسابی فارسی محسوب می شود، آن قدر که حتی در خراسان هم، به درخت های آلو، گوجه گفته می شود. پیرمردهای باغدار خراسانی، عموم درخت های آلو را با نام گوجه (در گویش خراسانی: گورجه) می خوانند، آشناترین گوجه هم، همان میوه ای است که پیش از رسیدن کامل و سرخ شدن رنگش، مصرف می شود، گوجه ای که برعکس دیگر اعضای خانواده اش، رنگش سبز است. «گوجه سبز»، یک گونه آلوست و اگر روی درخت بماند، که نمی ماند، رنگش کم و بیش شبیه آلوهای دیگر می شود.

پس تا اینجای کار معلوم شد که «گوجه» و «آلو»، درواقع یک نام هستند و از این منظر گوجه سبز و آلوچه و آلوهای دیگر (گوجه های دیگر) میوه های یک خانواده هستند. البته میوه های دیگری هم هستند که آلو محسوب نمی شوند اما در نامشان، عنوان آلو را یدک می کشند، از زردآلو و شفتالو گرفته تا خرمالو، و حتی هلو (از ریشه پهلوی آلوگ) و آلبالو (تغییر یافته آلوبالو)، که نشان می دهد، آلو احتمالا نامی عمومی برای طیف وسیع تری از میوه ها بوده است.

در این میان دو محصول دیگر هم هستند که کمتر از سیصد سال است وارد فرهنگ غذایی ما شده اند. گوجه فرنگی و سیب زمینی هر دو از ینگه دنیا، ابتدا وارد اروپا شده و سپس به ایران راه پیدا کرده اند. ایرانی ها در رویارویی با گوجه فرنگی، آن را کم و بیش شبیه گوجه (آلو)های خودشان دیده اند، برای همین هم آن را به نام «گوجه» خوانده اند اما برای دقیق تر شدن نام آن، عنوان «فرنگی» را هم به آن افزوده اند. «گوجه فرنگی» از آنجایی که در دسته سبزی های جالیزی (مثل خیار و بادمجان و...) جا می گیرد اسم دیگری هم در ایران پیدا کرده، «بادمجان رومی»، یعنی گونه ای از بادمجان که از اروپا آمده است. هنوز هم در بخش هایی از شرق خراسان (و در بخش های وسیع تری از افغانستان) گوجه فرنگی را به نام «بانجرومی» می شناسند که همان بادمجان رومی است. سیب زمینی هم کم و بیش همین سرنوشت را تجربه کرده. بسیاری از ایرانی ها، با دیدنش، آن را گونه ای سیب دیده اند که بر عکس سیب های درختی، در زمین شکل می گیرد، برای همین عنوان سیب زمینی را برایش انتخاب کرده اند، اما هم زمان عده ای دیگر هم، سیب زمینی را به شکل آشنای «آلو» دیده اند و به آن عنوان «آلوی زمینی» یا مختصرا «آلو» داده اند. شیرازی ها هنوز هم سیب زمینی را با نام «آلو» می شناسند، بماند که در بخش های وسیعی از افغانستان و پاکستان و هند، به سیب زمینی «کچالو» می گویند که کلمه ای هندی است اما یک جزء آشنا دارد، آلو، همان آلوی خودمان، همان آلویی که ریشه پیشاهند و اروپایی دارد.

عکس روز

تنور داغ فاطمه خانم برای پرچمداران

فاطمه موذنی، بانوی هفتادساله مشهدی، برای زنده نگهداشتن یاد شهدای جنگ رمضان بعد از شهادت رهبر انقلاب، ابتکاری خوشمزه به خرج داد و همراه دخترانش خدیجه و زهرا، دختر خواهرش فاطمه و خانم همسایه شروع به پخت نان و کلوچه و توزیع آن در اجتماعات شبانه مردم کرد. وارد خانه مادربزرگ مهربان که شدیم همه جمع بودند. سفره بزرگ و پارچه‌ای جلویشان پهن بود و هر کدام یک گوشه از کار را دست گرفته بودند. یکی آرد ها را خمیر می‌کرد، یکی خمیرها را قالب می‌زد، یکی کلوچه ها را توی سینی می چید و به انتظار خالی شدن فر برای گذاشتن سینی جدید بود و مادربزرگ هم ناظر بر همه این بخش‌ها و پای تنور وسط حیاط ایستاده بود. نان‌های از تنور درآمده هم با کمک نوه‌های مادربزرگ بسته بندی می‌شد تا برسد به دست مردمی که بیش از صدشب است سنگر خیابان را حفظ کرده‌اند.

عکس و روایت: فهیمه فرخی/ شهرآرا

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.